## چشم انداز

# شیر مترو گلدوین مایر در پناه قانون

در سراسر دنیا، کمپانی متروگلدوین مایر را با شیری می‌شناسند که قبل از شروع هر فیلم نعره می‌کشد. معلوم نیست که متروگلدوین مایر با چه حساب و کتابی از میان این همه موجودات کلهٔ شیر غران را به‌عنوان علامت تجاری خود برگزید؛ اما کمتر کسی‌ست که نداند این کلهٔ پربرکت در کنار فیلمهای رمانتیک و حماسی متروگلدوین مایر نقش موثری در افتادن نام او بر سر زبانها بازی کرده است.

متروگلدوین مایر — که پس از پیوند با کمپانی یونیورسال از آن به‌صورت MGM·/UA نام می‌برند — ظاهرا" چنان نگران سوءاستفادهٔ مقلدان احتمالی از کلهٔ شیر محبوب خود شده که اخیرا" تصمیم گرفته است در ایران نیز به این سمبل جهان‌گیر اعتبار قانونی بدهد. آگهی زیر را یک موسسهٔ حقوقی ایرانی به‌وکالت از طرف متروگلدوین مایر در تاریخ یازدهم دیماه در روزنامهٔ رسمی چاپ کرده است:

شماره ۵۹۲۹ د-م ۱۳۶۳/۹/۱۴

**آگهی تقاضای ثبت علامت**

دفتر حقوقی ر. آقابابیان و همکاران خیابان جمهوری اسلامی کوچه نوبهار شماره ۱۸ بوکالت از طرف:

MGM/UA ENTERTAINMENT CO.,
10202 West Washington Blvd., Culver City, California 90230 United States of America,

بموجب اظهارنامه شماره ۸۷۲۶۸ مورخ ۶۳/۹/۳ تقاضای ثبت تصویر سر یک شیر دهان باز در قاب گرد بر روی نوار فیلم سینما و عبارت:

MEIRN-GOLDWYN - MAYER/UNITED ARTISTS ENTERTAINMENT CO.،

طبق نمونه فوق را برای فیلم سینما، نوار ویدئو، ویدئو کاست، ویدئو دیسک، نوار و کاست جهت پخش صدا و سایر وسایل جهت ضبط و پخش صدا و تصویر مطبوعات، کتاب از جمله عکس، پوستر در طبقات ۹ و ۱۶ را نموده است.

مراتب برای اطلاع عموم آگهی میگردد معترضین میتوانند ظرف سی روز از تاریخ انتشار این آگهی اعتراض خود را در دو نسخه باین اداره تسلیم دارند.

اداره مالکیت صنعتی

۱۵۷۴۳-۷ ق-۶۳۱۵۳۴۰

به‌این ترتیب، اگر پس از سی روز معترضی پیدا نشود که ادعای مالکیت کلهٔ شیر را بکند و در عین حال حرفش را هم بتواند به کرسی بنشاند، بازی کردن با دم شیر متروگلدوین مایر گران تمام خواهد شد؛ زیرا طبق ماده ۲۴۹ قانون مجازات عمومی هر کس که علامت تجارتی ثبت شده در ایران را جعل کند، محکوم به سه ماه تا سه سال زندان می‌شود!

این گروه خشن

# جنایت به‌مثابه هنر!

سام پکین‌پا، چندی پیش در سن پنجاه و نه سالگی در کام مرگ فرو رفت. این معمار خشونت گرچه نتوانست در فصل نامداران تاریخ سینما جا بگیرد، اما موفق شد به‌سهم خود میراث شومی برای سینمای امریکا از خود بجا گذارد. می‌گویند چوب زدن به مرده کار درستی نیست، اما اشکال در مردن پکین‌پا در گرماگرم انفجار تازه‌ای در بازار خشونت هالیوود است و همین تقارن، خواه ناخواه سهم او را در رواج قساوت به‌یاد می‌آورد و در همان حال به نادیده گرفته شدن لحظه‌های دلپذیر و زیبایی‌های پراکندهٔ آثار او می‌انجامد. بدل بدن، آخرین فیلم جنجال برانگیز برایان دوپالما — که فیلمهای "وسوسه" (عذاب درون) و "خشم" (قدرت طغیان) او شش هفت سال پیش در ایران به‌نمایش درآمد — مرز خشونت را می‌شکند و به ابعاد تازه‌ای در هرزه‌نگاری (پورنوگرافی) و دیگر آزاری (سادیسم) دست می‌یابد. برایان دوپالما که از مریدان دو آتشهٔ تکنیک هیچکاک است، در این فیلم هنر خود را در خلق اوهام زجرآور و درنده‌خویی به اوج می‌رساند و وسیلهٔ تازه‌ای را برای ارتکاب جنایت معرفی می‌کند: یک دزد سرخپوست متهٔ برقی را در سینهٔ زنی فرو می‌برد و او را به کف اتاق می‌دوزد! نفرت از زن و صراحت در نمایش خشونت، که از مشخصات سینمای پکین‌پا بود، در "بدل بدن" نیز موج می‌زند.

برایان دوپالما در پاسخ به این سئوال که فکر مته کردن یک زن بی‌دفاع را از کجا آورده، می‌گوید که وسائل سنتی جنایت مانند چاقو و طناب دیگر چنگی به دل نمی‌زنند و در عصر تکنولوژی فضایی باید از ابزارهای دقیق برقی استفاده کرد! و جالب‌تر اینکه پیوندی میان جنایت و خاصیت اصلی سینما — حرکت — رسم می‌کند: "سینما یک هنر پرجنب‌وجوش است، شما با حرکت سروکار دارید و گاهی این حرکت می‌تواند خشن باشد. هنرهای بسیار کمی می‌توانند پدیده‌های متحرک را نشان دهند و به‌همین علت است که این همه تعقیب و گریز و تیراندازی و کشتار در فیلم‌ها دیده می‌شود، زیرا خشونت شامل یکی از اساسی‌ترین عناصر فیلم، یعنی حرکت، است." و به‌این ترتیب از دیدگاه او، جنایت تبدیل به هنر می‌شود!

پکین‌پا نیز، چه در کلیت فیلمها و چه در تکنیک‌هایی که به‌کار می‌برد، تا اندازه‌ای همین عقیده را داشت (بخصوص در سگهای پوشالی). منتقدان، اسلوموشن‌های معروف او را با کلماتی نظیر "شاعرانه" و "تغزلی" و "رویایی" توصیف کرده‌اند و پکین‌پا، در آنجا که تکه پاره شدن انسانها را با این تکنیک بیان می‌کرد، در واقع به خشونت رنگ و طنینی شاعرانه، تغزلی، و رویایی می‌بخشید.

اگر با کمی عصبانیت قضاوت کنیم، بزرگترین گناه پکین‌پا این بود که به ما یاد داد با لذت به جان کندن همنوعان خود چشم بدوزیم.

گذرگاهی به هندوستان

# ده فیلم برتر سال

مجلهٔ تایم هر ساله ده فیلم برتر سال را انتخاب می‌کند. در بهترین‌های امسال تایم، فیلم‌های عامه‌پسند پرفروش جای اندکی یافته‌اند و در عوض، ساخته‌های دو هنرمند بزرگ سینما — برگمن و برسون — در صدر قرار گرفته‌اند. ده فیلم برتر، که با تفسیر کوتاهی همراهند، اینها هستند:

**بعد از تمرین.** یک کارگردان تئاتر کارهای استریندبرگ را با شاگردش که یک ستاره است، تمرین می‌کند و کمی دل به او می‌بازد. در این "فیلم مجلسی" دوست داشتنی، اینگمار برگمان شیفتگی‌اش را به تئاتر با طنز و با قدرتی شورانگیز بیان می‌کند.

**پول.** روبربرسون، استاد سینمای فرانسه، با درخشان‌ترین و تکان دهنده‌ترین تمثیل خود در طول پنجاه سال کار، فرانسهٔ امروز را به‌عنوان جامعه‌ای متکی بر ارزش‌های جعلی و پوشالی شلاق می‌زند. نکتهٔ اخلاقی این فیلم فلسفی افشاگرانه این است که: حرص آدمی را به‌نابودی می‌کشاند.

بقیهٔ فیلمها (با حذف تفسیر برای صرفه‌جویی درجا!) عبارتند از: کال (پت اوکونر)، لذت و راحتی (بیل فورسیت)، بین ما (دیان کوریس)، گرملین‌ها (جودانته)، گذرگاهی به هندوستان (دیوید لین)، جاهایی در قلب (رابرت بنتون)، یکشنبه در روستا (برتران تاورنیه) و پایانبخش (جیمز کامرون).

---

# بازجویی از چاپلین

چارلی چاپلین انگلیسی بود، اما در آمریکا به نان و نوا رسید. در ۱۹۵۲ که هنرمندان یکی پس از دیگری به‌اتهام فعالیت‌های ضدآمریکایی شکار می‌شدند، چاپلین ترجیح داد که با خانواده‌اش در کشتی ملکه الیزابت بنشیند و به زادگاهش بازگردد. یک ماه بعد، دادستان کل آمریکا اعلام کرد که "این مرد نمک‌نشناس" حق بازگشت به آمریکا را ندارد. بازیگر نقش "ولگرد مضحک دوست داشتنی" متهم به چپگرایی و تبلیغ به‌نفع روس‌ها شده بود.

چاپلین پیش از ترک آمریکا، مدتها زیر نظر بود و بازجویی‌های زیاد از او شد. بخشی از این بازجویی‌ها به‌اضافهٔ گزارش‌های ماموران و خبرچین‌های اف بی آی دربارهٔ زندگی خصوصی و گرایش‌های سیاسی او چند ماه پیش در آمریکا (طبق قانون آزادی اطلاعات) انتشار یافت. در میان این سندها، متن بازجویی ادارهٔ مهاجرت آمریکا به‌چشم می‌خورد که حاوی نکته‌های جالبی‌ست. تکه‌هایی از سئوال و جواب‌ها را می‌خوانیم:

س — آقای چاپلین، آیا شما رئیس افتخاری یک میتینگ فرهنگی در کارنجی‌هال نیویورک، در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۲ بودید؟

**ج — بله، آنجا صحبت کردم.**

س — پس شما رئیس این میتینگ بودید؟

**ج — یادم نمی‌آید. فقط می‌دانم که از من خواستند به آن مناسبت صحبت کنم. گمانم اورسن ولز ریاست میتینگ را به‌عهده داشت. من اصلا" رئیس نبودم. فقط قرار بود صحبت کنم.**

س — آیا در جریان سخنرانی، یا درست‌تر بگویم در شروع آن، جملهٔ "رفقای عزیز. بله، رفقا" را به‌کار بردید؟

**ج — بله.**

س — منظورتان از رفقا چه بود؟

**ج — در میان حضار چند تا روسی بود و چون ما و آنها جزو متفقین بودیم و داشتیم به‌خاطر دموکراسی می‌جنگیدیم و از این نظر رفقای ما بودند، دلم می‌خواست آنها را رفقا صدا کنم.**

س — آیا منظورتان این نبود که خود شما هم پیرو خط کمونیست‌ها هستید؟

**ج — خیر. اصلا" حرف من با مقداری متلک همراه بود و باعث شد مردم کلی بخندند. چون در آن موقع این احساس وجود داشت که روس‌ها رفیق نیمه‌راه هستند.**

س — آقای چاپلین، شما تبعهٔ ایالات متحده نیستید. درست می‌گویم؟

**ج — بله.**

س — هیچوقت تقاضای تابعیت کرده‌اید؟

**ج — هیچوقت. از نوزده سالگی همیشه احساس کرده‌ام که دنیا وطن من است. حس می‌کنم که روز اتحاد ملت‌ها و یکی شدن آنها دارد نزدیک می‌شود، همان‌طور که آقای چیز گفته. اسمش چه بود؟ همان که فوت کرد...**

س — پس به همین دلیل هیچوقت خواستار تابعیت آمریکا نشده‌اید؟

**ج — البته من مثل هر کس دیگر خودم را تبعهٔ آمریکا تلقی می‌کنم و همیشه به این کشور عشق ورزیده‌ام. سی، سی و پنجسال است که اینجا هستم. اما در عین حال احساس می‌کنم که به هیچ کشور خاصی تعلق ندارم. احساس می‌کنم تبعهٔ دنیا هستم. من نه جنگ را دوست دارم و نه انقلاب را. دلم می‌خواهد همه چیز در حالت هماهنگی باشد و مردم خوب و خوشحال و راحت زندگی کنند.**"

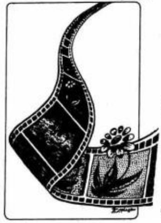

# «خانهٔ بین‌المللی سینما» به‌همت یک ایرانی

آقای محمد کیوان از پاریس یادداشتی برای مجلهٔ فیلم فرستاده است و پس از مقدمه‌ای در خصوص جلوگیری گردانندگان هالیوود از نمایش فیلم‌های سینماگران پیشرو در سینماهای آمریکا، نوشته است: "یک سال پیش برای ایجاد مکانی که بتواند حامی سینماگران جوان، مردمی، و اندیشه‌های نو و خارج از فرمولهای کلیشه‌ای و تجارتی اروپا و آمریکا باشد، یک ایرانی و دو سینماگر جوان آمریکایی تصمیم گرفتند یکی از سالن‌های کمپانی فوکس قرن بیستم را در لوس آنجلس کالیفرنیا بخرند و به‌نمایش فیلمهای باارزش اقدام کنند. **خانهٔ بین‌المللی سینما** نام مرکزی شد که اکنون یک سال از فعالیت موفقیت‌آمیزش می‌گذرد. این سالن بزرگ که گنجایش حدود هزار تماشاگر را دارد، کارش را با یک فیلم متفاوت از آمریکای لاتین در رابطه با مبارزهٔ مردم السالوادر علیه دیکتاتوری حاکم آغاز کرد و از یک گروه موسیقی آمریکای لاتینی نیز دعوت به‌عمل آمد که در آنجا آهنگ‌های رزمی و فولکلوریک اجرا کند.

نخستین برنامهٔ **خانهٔ بین‌المللی سینما** به‌مدت چند هفته با موفقیت ادامه یافت.

دومین برنامهٔ این کانون سینمایی، **جشنواره فیلمهای عرب و آفریقا** بود که حتی نشریهٔ معروف سینمایی **ورایتی** مقاله‌ای در تجلیل از این اقدام نوشت و بنا به خواست تماشاگران، این فستیوال دو بار دیگر تکرار شد. بعد از آن فیلم **نوستالژی**، آخرین فیلم آندری تارکوفسکی فیلمساز شوروی — که در ایتالیا ساخته شده بود و در جشنوارهٔ کان ۱۹۸۳ جایزهٔ ویژه داوران را گرفت — مدتها بر پردهٔ این سینما بود. لازم به یادآوری است که **نوستالژی** هنوز در فرانسه روی پرده نیامده است.

از دوم ژانویهٔ ۱۹۸۵، مرور بر آثار برجسته سینماگر امروز آلمان، **ویم وندرس** برپا شد (فیلم ماقبل آخر ویم وندرس به‌نام "وضع موجود" شیر طلایی جشنوارهٔ ونیز ۱۹۸۳ را از آن خود ساخت و "**پاریس، تگزاس**" که آخرین فیلم اوست توانست به نخل طلای جشنوارهٔ ۱۹۸۴ کان دست پیدا کند).

چند فیلم محصول یوگسلاوی، از جمله "چه کسی آنجا آواز می‌خواند" و دو فیلم برزیلی در زمرهٔ برنامه‌های آیندهٔ "خانهٔ بین‌المللی سینما" قرار دارد و از آوریل امسال برنامه‌ای با عنوان "ستایش از جشنوارهٔ بین‌المللی لوکارنو" در این مرکز به مشتاقان سینمای جدی عرضه خواهد شد."

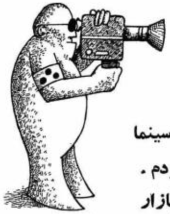

# آکادمی سینما برای مردم. کوچه و بازار

**ابراز علاقهٔ ژنرال ضیاءالحق به سینما همچنان ادامه دارد. ماه پیش در این ستون از وعده‌های او به سینماگران پاکستان سخن گفتیم و حالا از کراچی خبر می‌رسد که رئیس جمهور پاکستان کمیته‌ای را مامور تحقیق در اثرات روانی سینما بر جامعه کرده است. ریاست این کمیته به‌عهدهٔ دکتر محمد افضل، پژوهشگر صاحب‌نام پاکستانی است و نمایندگان رسانه‌های همگانی — از جمله، سینما — در آن عضویت دارند.**

**ضیاءالحق همچنین از دست اندرکاران سینما خواسته است که برای آموختن هنر و فن سینما به مردم کوچه و بازار، یک آکادمی سینمایی برپا کنند. او قول داده که دولت از کمک به این آکادمی مضایقه نخواهد کرد. معلوم نیست که این آکادمی درصورت تشکیل چه ریخت و شمایلی خواهد داشت و آکادمیسین‌های پاکستانی چگونه در دل مردم عادی شمع هنر را برخواهند افروخت.**

ج — ن